



۳۸۰

اردیبهشت ۱۳۶۳

# زمان نو

هُما ناطق : قربانیانِ دو نظام و یک فرهنگ



- بر علیه سر مشق نویسی ● جنگ ایران و عراق (۲) ● تهدید به جای تحقیق
- واپسین سالهای بوخارین ● فاشیسم ● قربانیانِ دو نظام و یک فرهنگ
- مارکس و مسئله طبقات اجتماعی ● انقلاب لازم ● مناجات ● اعلامیه‌ها



صفحه	مترجم	نویسنده	مطالب
۳	جلال.ب .	جلیل محمدقلی زاده	انقلاب لازم
۴	جلال.ب .	جلیل محمدقلی زاده	مناجات
۵	-	هما ناطق	قربانیان دو نظام و یک فرهنگ
۱۲	تورج آتابکی	روی مدودف	واپسین روزهای بخارین
۲۸	-	سعید	جنگ ایران و عراق (۲)
۳۱	-	الف. رحیم	برعلیه سرمشق نویسی
۳۷	-	الف. رحیم	انحمار / دولت
۴۸	بهمن		فاشیم
۴۸	روح الله عباسی	هانری لوفور	ما و کس و مسئله‌ی طبقات اجتماعی
۵۹	-	-	تهدید به جای تحقیق
۶۱	-	-	اعلامیه های کارگری

شهریشت جلد از: رودلف با رو  
از کتاب: آنان با گریه ها زخموره نمیکنند  
ترجمه آزا دا از آلمانی: با قرشاد  
طرح روی جلد از: U.G.Satho  
طرح صفحه ۴ از: کتاب جمعه شماره ۳۴

# قربانیان دو نظام و یک فرهنگ

هما ناطق

فلسفه و تدوین کننده‌ی "ایدئولوژی انقلاب سفید" بود که اندکی بعد در مناسبات بیرونی و جمهوری اسلامی در بزرگداشت انقلاب اسلامی داخدا سخن می‌داد. گرجزاین بودی عجب نمودی. آن نگرش می‌باست پیش درآ مداین بیدش باشد. همه حرفشان اینکه: نه غرب زده نه شرق زده. خودگفا و غیروا بسته. جهان غربی گرفتار بحران است و وزیر آسمانش خبری نیست. ما را کسیسم هم فرسوده و پیوسیده و بی جانشین. دیگر راه براهی انسان نمی‌برد. گواه این ادعا خود تجربه‌ی شوروی است. نتیجه: آن‌نانکه با اندیشه‌های استعمار زده‌ی غرب و شرق به جنگ استعمار می‌روند، و ایستگی را دامن می‌زنند، راه حل: آب در کوزه و ما گرج جهان می‌گردیم. دنیا نگران پیش رفت‌های ماست و ما چشم به دنیا دوخته‌ایم. خویشتن یابی ما دریا قتن فرهنگ غنی ماست. قرآن خود پیشوای مبارزه. با غرب زدگی بود و مسلطانی. و نه اسلام التقاطی. بسزورگ ترین حربه‌ی مبارزه با استعمار و استعمار بیدیهی است. این افکار به دانشگاه نیز راه یافت. در شورای استادان، دکتر فریدبا اعلام کرد: اینکه در غرب دانشجویان عمیسان می‌کنند، حق دارند. با بدبا فرهنگ استعمار و عمیسان در افتاد: تحقیر فرهنگ، مسرق زمین زیر سر مادیق هدا بست و نوچه‌های اوست. این نوشته‌ها را با بدناخریم کرد. برخاست دانشجویان در ایران تقلیدی است از غرب و سخت نارواست. نشانه‌ی جهل جنبش دانشجویی از غنای فرهنگی ایران. از پیشرفت‌های ایران و از اهداف انقلاب ایران است. و شیغه ما استادان جز این نیست که دانشجویان را از این دوخته‌ها بیا گاه‌ها نیم‌وبه‌یاری آنان انقلاب را باری دهیم. یکی از استادان دانشکده‌ی اقتصاد به ریشخند با آوری کرد: ها بدگر فیلسوف آلمانی هم در لزوم جا نبداری از هیتر هیمیستند استدلال را می‌کرد!

همزمان شاه در مراسم نوروزی ۱۳۵۶ چاق فرهنگ ایران و ایرانی را بر سر مغالغان می‌کوفت و هشدار می‌داد: "ما مسلمانیم. اما ملت ما هرگز اتحادنا مقدس سرخ و سیا ه را علیه انقلاب تحمل نخواهد کرد" و روبه دکترا مینی: "اسلام آری، اما ما رکیسیم اسلامی نه". اورفیس تلویزیون در مراسم سیاسی از ملت ایران می‌خواست "مشت‌ها را علیه خرابکاران و جاسوسان شرق و غرب گره‌کنند!"

اما این فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی و اسلامی، ناگزیر از همراهی با ارتجاع بود. ملائی پای را دیو. در حالیکه مردم را از گرایش به افکار و غربی بر حذر می‌داشتند می‌گفت: "غربیان نبودند که به ما دست یافتند. بلکه خود حضرت رسول بود که برای نخستین بار با سابق لغر و معراج خویش، درهای آسمان را شود!". ملایان از این پرت و پله‌ها زیساد

اندیشه‌ی بازگشت به فرهنگ اصیل نه شرقی نه غربی ایران، در آستانه‌ی انقلاب و به سال‌های ۵۷-۱۳۵۵ پا گرفت. ماکه از برکت انقلاب سفید، زبر سایه‌ی بیگان و بانگ ما درات خودمان، به "خودگفائی" اقتصاد ریسیده بودیم و می‌رفتیم تا "در عرض پنج سال از دنا تمارک هم جلو بزنیم، جا داشت که در زمینه‌ی فرهنگی هم جلو دریا بشیم. از دیر با زهم شنیده بودیم: "هنر زدا برانیا ن است و بس" و باقی هر چه هست التقاط است و وابستگی. با بقول جمعریان "افکار بیگانه که ممال شرق و غرب از مرزهای خارجی به داخل آورده‌اند!"

در همین راستا، شاه خطاب به "اندیشمندان" برگشیده‌ی کشور می‌گفت: "کاری کنید که ثابت شود خط راه ما اختراع کرده بودیم!" شدنی هم بود. بدانسان که میداد تاریخ را از نو ساختیم. تقویم را که با "پیشرفت‌های کشورمان" نمی‌ساخت به عقب را ندیم و یکروزه ره دو هزار و پانصد ساله پیمودیم. و آنچنان حافظه‌ی تاریخی مردم را بهم ریختیم که کودتای ۲۸ مرداد به هزار سال قبل پرتاب شد و به تاریخ تولد خودمان هم شک بردیم!

به راه‌های تمدن و فرهنگ ایران، اندیشمندان همه جان به برکت بسج شدند. دکتر رضاعلومی که در مجلس شاه را به لقب فیلسوف السلاطین آراست، برنامه‌های هفتگی را دیو راهم به راه انداخت. عنوان و محتوای گفتارها را از پیش آماده کرد. از آن جمله: نخستین اعلامیه بشروستساوی حقوق در زمان کوروش کبیر، نخستین انتخابات آزاد در زمان نادر شاه، احیای تعامیت ارضی ایران در زمان آقا محمدخان قاجار، برادری و برابری در آئین شیعه، شاه و مبارزه با استعمار و... استادان خورد و رندی که دل به این تحمیق و تحمیل نمی‌داد، به طنز گفت: "آقا، این حرفها بوی سوسپالنیسم می‌دهد. این واژه‌ها برا زنده‌ی انقلاب شاه و مردم نیست!" اما کاری از پیش نبرد. استادان دسته دسته رفتند و شرکت کردند. برای نمونه آن مورخی که امروز لویح شیخ فضل الله توری را انتشا و داده است و دخترش در افکار و عقاید آن شیخ شهید قلم می‌زند. در آن سال ۱۳۵۶، در برنامه‌ی رادیوئی خود در بزرگداشت رای گیسری آزاد داشت مغان سخن گفت. آن دیگری انقلاب مشروطه را دست آورد سیاست استعماری انگلیس خواند تا امالت انقلاب سفید را بر نماید.

اما بحث‌های تلویزیونی سال ۵۶ یا دنان هست؟ محتوای آن گفتگوها با عنوان "آنچه خود داشت زیگانده تمنا می‌کرد" در روزنامه‌های رسمی کشور با آب و تاب نقل شد. چهره‌ی فریبای صدا و سیما‌ی ایران دکتر فریدبا استاد

وهنو، هریک با آخوند "جالسی" رفت و آمد داشتند، در برخی از مسهانی هاشمانه " موشدبازی " جای رقمی و آواز را گرفته بود، اندک اندک تعزیه هم به جای نمایش روحانی از برنا به های جشن و هنر شیرازیه تلویزیون منتقل شده و داستانهای حتی نمایش های تعزیه ای را بمشابه تئاتر سنتی ایران به جشنواره های غربی هم ما در کردند .

در آن روزها ، تنها حزب بوده نبودند که از زبان سیار کسرائی و از تریبون شب های شعرکانون نویسدگان (نویسنده ماه ۱۳۵۶ ) قریباً میزد: "واللهیامدار محمد... در تنگ پر تیرک آن نازنین عبا... دیرینه ای محمد"، و یا جعفر کوش آبیادی در درمان ناخرسندی ها و ناپابری های اجتماعی، بشارت می داد: "در این میان تلک ، ایمان راستین بسه دلش با نگ می زند ، آقا ظهور می کند و بطن دست ها " ، شگفتا گوگوش هم پیاپی آورده بود و نویسد خرد جا می داد : "آقا خوبه ، آقا جوته ، آقای من: این همیشه رو همیشه زیر دست خودیدون .. عمرو عزت زیبا .. الهی بدی و ذلت سر دشمنت باید .. تو خودت حضرت عشقی از ملائک بهشتی .. تو با دست های مبارک .. سرنوشت منو نوشتی .." ها ایده هم ما بدیده بود که "صدای ادوین میاد" ، در برنا می چشمک تلویزیون در ریوش را هم دیدیم که با چشمان خمار نشسته ای سینما می زد و نوحه می خواند که "من دلم گریه می خواند"!

هنر افیونی از فرهنگ حاکم یاری می گرفت . دانشگاه هم در مان نشانده گروه فلسفه و عربی جانسی تازه گرفت ، روزه خواری ممنوع شد ، بدستور اولیای دانشگاه آبدارخانه ها را تعطیل کردند . در جمله به کتابخانه های دانشجویی ، کتابخانه های چپی ها و مجاهدین را بستند اما کتابخانه های دانشجویان اسلامی را رونق دادند (تابستان ۱۳۵۶) و نمازخانه ها را با زنگا شدند . در دهه تشکله ای ادبیات ، کتابخانه ها بدست دکترا دوری افتاد که در جمهوری اسلامی به آشکارا از زیر چاپ درآمد . حشی رژیم جلوه را نبود که از او و شریعتی به نام "شهید" یاد کنند ، چنانکه برادرش در مجموعه داستان هایش به تفصیل "شهادت" او را ... به رغم تکذیب های خانم دانشور ... با آب و تاب شرح می داد .

بدین سان اسلام آریا مهتری همراه با اندیشمندان و هنرمندان ، " آقای " خود را می طلبید . کافیا است به سیاست دانشگاهی خمینی رجوع کنیم . خواهیم دید که شباهت ها گفتن آواست . کافیا است به با زنگاشی امروزه دانشگاه نظر کنیم خواهیم دید که همان افراد با ردیگر کسی ها را اشفا کرده اند و هواداران سلطنت در کنار هم میان جمهوری اسلامی دانشگاه ها را اداره می کنند .

در جمهوری اسلامی زمزمه انقلاب فرهنگی ، بیکار با وابستگی فکری یعنی زمزمه ی برجیدن دانشگاه ها از مهرماه ۱۳۵۸ بروزبان ها اقتاد ، نخست انجمن های اسلامی را هروهای دانشکده ها را با عکس های رنگارنگ آراستند ، خواهرها از یزید از زیر حجاب سپاه ، با دستکش ، در کنار لباسداران و دانشجویان ، در حال بیل زدن بودند و روستائیان و الهوشیدایه حال تماشا خواست ها و شعرا را با خط درشت زیر عکس ها جلسوه ای فریبنده داشت : کاربندی توام با کار فکری ، دانشگاه ها باید

گفته اند . نکته ی باریک در این بود که این غزلیات اکنون با اجازیه مقامات دولتی و از راه دیوی رسمی کشور منتشر شده می شد .

همزمان کنگره ی اسلامی به دعوت عربستان سعودی و در جهت ترویج و تبلیغ فرهنگ اسلام برپا شد ، اندیشمندان ایران نیز در کنار او ان المسلمین نشستند ، در وقتنا می آن کنگره که چندی بعد از زیر چاپ درآمد ، گفتند : حاصل تحصیل و تدریس دانشگاهی وابستگی است . با همدا نگاه ها را بیست و حوزه های علمیه را تقویت کرد ، نتیجه ی بحث های تلویزیونی و برنامهای رادیویی جز این نمی توانست بود ، با زنگشت به سنت های والای مشرق زمین (که به قول مارکس برای جهان ارسفانی جزطامون و مذهب نداشت ) ، اما در نظر آریا مهتری بستن دانشگاه ها تا زنگی نداشت . در ۱۳۴۰ دولت امینی به با زنگ امضا های اصناف با زار (همان اصنافی که در ۱۳۴۱ پسای اعلامیه های خمینی را امضا گذارند ) و طومارهای طویل اولیای دانشجویان "به نام مردم به خواست مردم" دانشگاه را به مدت چند ماه تعطیل کرد . محتوای آن اعلامیه ها و بیبا نیه های صغی و خانوادگی که همه روزه در روزنامه های کشور بهت هم قظر می شدند جز این نبود که : دانشگاه مرکز فساد و سیاست شده است . ما نمی خواهیم و اجازیه نمی دهیم جوانان کشور به جای تحصیل و تمت عزیز خود ثروت ملی را با فعالیت سیاسی تلف کنند . با ید به درخواست ملت ایران دانشگاه تعطیل شود . چنین هم شد .

اما در سال ۱۳۵۶ به دنبال آموزش های کنگره ی اسلامی و البته در راهی آمل احمدی هم در دانشگاه ها گشودند ، رئیس یکی از دانشگاه ها که در فلسفه ی اسلامی تبحر داشت ، در استدلال فریبنده و آزا دمنشانه ی خود ، می گفت : ساختار و سرشت دانشگاه با آموزش و آموختن سازگار نیست ، اینها همه واحد جو هستند ، دانشجوی واقعی در محیط طلبگی و حوزه های علمیه می تواند درشد کند . چرا که در حوزه های مذهبی استاد متکلم و حده نیست و بحث و گفتگو آزاد است .

کافی نبود ، گروهی از اندیشمندان کشور که هرگز از همکاری با ساواک هم دریغ نداشتند ، در نامه ای به مقامات دانشگاهی خواستار شدند که مانع ورود دختران بسا حجاب نشوند . همه روزه بر تعداد اسبابه یونا روحی رویننده بندان افزوده اند . اینان "ایدئولوژی " خورا هم همراه آوردند و خواست های هم داشتند ، از آن جمله : ما حاضریم با متحسان شفا می با استادان فرخیم ، ما سرکلاس تشریح اجساد حاضر نمی شویم ، ما خواهان مالتن غذا خوری جداگانه هستیم . و الی آخر ، بدیهی است که این خواهان زینب جزوه هیچیک از گروه های سیاسی نظامی نبودند و رنه خود را این چنین انگشت نمای پلیس و گارد نمی کردند هرگز هم خراجویا دستگیر نشدند .

در محیط های اعیان تر درویش گراشی باب روز بود ، همه خانقاه می رفتند سفره حضرت عباس و ششک بین گرفتند . اما نید دانشگاه را به چشم خود دیدیم که شبها با حاضا روح دست می زدند ، شرکت جستن و یا دعوت داشتن در مراسم مذهبی دربار ، خاصه ملکه ای ما دروما در فرج جزو افتخارات دانشمندان عالی مقام کشور محسوب می شد ، اکنون بسیاری از ختمیت ها و اهلقلم

"هگمال" بسته شوند و اسناد و اسناد شجره در جها دسا زندگی شرکت جویند، جها دسا زندگی یعنی خودکفائی اقتصادی و بی نیازی از غرب. خاصه که خمینی شعاری داد: همه جا گندم بکارید تا ناگزیر از خرید گندم از آمریکا نباشیم (که البته سال بعد به جای یک میلیون تن، دو میلیون و نیم تن خریدیم). از همان آغاز سال تعدادی از استادان و کارمندان به جها دپیوستند. بعدها معلوم شد برخی بهائی بودند (دکتورا و ودی) و مغفودا لائتر شده اند. دانشجویان چپ و سایر گروه های مذهبی شعاری دادند که دانشگاه باید خلقی و قیروا بسته باشد. گروهی دیگر بر آن بودند که به جای جها د، درها دانشگاه دروس شبانه ای سواد آموزی رایگان برپا شود و اسناد و اسناد شجره موظف به مشارکت باشند.

آنگاه پاکسازی و تمفییه دانشگاه از "عناصر وابسته به شرق و غرب" آغاز شد. در اصل پاکسازی همه ی گروه ها توافق داشتند. تفاوت بر سر شرق و غرب بود. در کا رتفقیسه برخی عناصر واک همکاری جانانهای کردند. از جمله دکتر مریدی، استاد دیا رگروه عربی که در زمان شاه دانشجویان را "وادار" به امضا در تالیفات انقلاب شاه و ملت میگردونان به های "سیاس" و چاپلوسان شاه به شاه هر چند با درها دانشگاه توزیع می شد، به ریاست انتظامات دانشگاه خمینی منصوب گشت و اکنون بانا به علیه این و آن و با سخنرانی ها و طومارهای طویل علماء و پاکسازی بود. بدینسان بسیاری از امامتیه برجسته که شهرت جهانی داشتند به جرم قرا ما سون و طاف غونسی و شرقی و غیره اخراج شدند. بسیاری از ترس جان و جهمت خود استعفا کردند. گروانندگان بونا مه های تلویزیونی نظام آریا مهری از جمله دکتر فرید و دکتورا وری به مغال بزرگ دست یافتند. هر روز اعلامیه های بی امضا، علیه این و آن نقش بردیوارها بود. دانشگاه رفته رفته از اسناد خالی شد و کسار تحصیل و تدریس به پرونده سازی مبدل گشت. علی مانند و حوش!

آنگاه نوبت دروس رسید. گفتند تا هتا مه فردوسی تاریخچه ی شاهان است و با پیدا زد دروس حذف شود. سعدی بسه سلطنت ظلمی معروف بود. (غریب اینکه در زمان شاه تیسر کلیات سعدی با اساتید و پرونده و مجتبی مینوی مورد ترویج مقامات قرار گرفت). به گوش خود شنیدیم که گفته شد: تا ریخ سا سانیان تا ریخ طبقات حاکم و کاست هاست و به درد نمی خورد. تنها با به دربار ریخ جنبش مزدک تدریس کرد. در تا ریخ افشار "تنها" با پیدا ترجمه ی حیدر مومنی و در تا ریخ معاصر از نوشته های جزئی و مدونات روسی بهره جست (جای خوشحالی است که سلطانه و فرقه ی کمونیست دست آن شوق شناسان را رو کردند، و زنه میبایست به حمایت از رضا خان هم برآشیم).

دیگر رشته ی پیوند میان گروه های سیاسی، دانشگاه خلقی بود. در این رابطه شعاریان زمان فدائی چندان از شعار جمهوری اسلام فاصله نداشت. حکومت فربا دم زد: "دانشگاه مال مردم است، مردم این دانشگاه را نمی خواهند" و سازمان می نوشت: "باید درهای دانشگاه به روی مردم باز باشد... عجیب مگر مردم نبودند که به جا گذاشتن هزاران شهید درهای

دانشگاه را باز کردند؟" نشریه ی پیشگام، شماره ۲، ۱۳۵۸ / \* مسئله ی دیگر استغفار از فدائی ترسیمی درها تشکده ها بود که خود حکایت از توهم نا بجا نسبت به هیات حاکم داشت. جنبش دانشجویی که با رها در یک پارچه کی خود سرمد را عترت اضافات و اعتبارات عمومی شده بود، اکنون به شیربیل و دم می ماند. تقسیم دانشجویان به پیشگام، انجمن دانشجویان مسلمانان، مسلمانان مبارز، بهیکا و غیره نه تنها برا اختلافات دامن زد و تصمیمات جمعی را در موار دوخیم ناممکن ساخت بلکه بر حسب هواداری از نیروهای سیاسی - نظامی، دانشجویان را در معرض شناسائی و تعقیب قرار داد. خاصه که تلفن و آدرس هر دانشجوی در پرونده ی تحصیلی او ثبت بود. هم از این روی بود که مسئولان موار زوا گذارای طاق های مختلف به دانشجویان دریغ نکردند. در واقع چشم بینائی بود که از خدا میخواستند. چنانکه دیدیم در سال های بعد چگونه دانش آموزان و دانشجویان را در سر کلاسی های درس و امتحان دستگیر کردند.

اما در آن روزها که هبجان و شور و انقلابی جای تعقل و منطق را گرفته بود جنبش دانشجویی در بی اعتمادی به خویش و در اعراب رهبری گروه های سیاسی قرار داشت. هر بار هم گشته تحت شرایط خاص دانشگاه ها، هواداران گرده می آمدند و در مسائل خود به مشورت می نشستند، دستور از بالا انقشه ها را نقش بر آب می کرد، سازمان فدائی با این تحلیل که حکومت در دست خرده بورژوازی رادیکال مذهبی است "دگم ها در حال سایش"، در مقاله ای "سخنی با رفقای دانشجویان" هشدار می داد: "زمینه ی بوجود آمدن یک سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی کسه وحدت دانشجویی را حفظ کند، در شرایط فعلی وجود ندارد... گرد آمدن این نیروها... بدون داشتن وحدت سازمانی و ایدئولوژیکی، تجمعی است مکانیکی". آنگاه دانشجویان هواداران را دست بسته به دست دژخیمان رژیم می سیرد و می افزود: "امکان فعالیت سیاسی - علمی درها دانشگاه وجود دارد، ما معتقدیم که فعالیت سیاسی درها دانشگاه مقدم است" و با بهر فعالیت باید در رابطه با اهداف سیاسی یک سازمان حرکت کند". بدینسان دانشجویان تبدیل به چریک علمی شدند و رکنسار پاسدار خلقی اهداف سیاسی - نظامی خود و ابه معرض نمایش گذارد! اما هرگز در تا ریخ جنبش های رهاشی بخش جهسان نیروی بدین اساسی حکم قتل خود را صادر نکرد.

داستان گروه گانگی سفاک امریکا آب پاکی بر همه ی توهمات ریخت. در حالی که تلاش در جلوی درهای بسته ی لانه ی جاسوسی "کوکا کولایسوی ضد امپریالیستی" می فروختند.

\* - برای نمونه در سریکی از کلاسی ها که محتوای درس سرکوب امپریالیسم بود، از نعمت آزر، دعوت شد که تجربه ی زندان را برای دانشجویان گروه تا ریخ باز گوید. در آن جلسه پاسداری یا خشاب و اسلحه آ مدونت شد که هیچ، به نام "مردم و خلق" را تهدید کرد و خدا انقلاب خواند، هیچک از دانشجویان حرات اخراج او را تیاقت. بویزه در آن روزها که سازمان های سیاسی پاسداران را برخاسته از خلق تلقی می کردند، بدیهی است جلسات بعدی که به سازمانیان اختصاص داده شده بود، با تهدید آن پاسداران را نش تعطیل شد!

چپ و مجاهد ، طرح مشترک اینان برنده شد. این بردم — ه شداری به رژیم و بدین مفهوم بودند که از هواداران حکومت هر روز کاسته می شود و تعداد مخالفان فزونی می گیرد. در رابطه با این شکست ، دکتر بهشتی می گفت : "بد نیست بداند ، در اکثریت قریب به اتفاق دانشگاه ها و مدارس عالی کشور گروه های چپ و مخالف جمهوری اسلامی ، با مطرح کردن شعارشورا ها و رای گیری در انتخابات نظامی دلخواه را بدست آورده اند" / روزنامه ای جمهوری اسلامی ، ۲۲ فروردین ۱۳۵۹ /

از طریق شورا ها تهنیتها انزوای رژیم در دانشگاه ها هویدا شد بلکه برای نخستین بار روح همبستگی ، تبادل نظر و برخورد آزادانه اندیشه ها جای گرفت. اکنون که دانشجویان در هر گروه در کنار استادان و کارمندان ادارای امورا در دست داشتند و در تصمیمات شریک بودند ، به بی محنتی بسودن بسیاری از شعارهای قبلی پی بردند ، به پیمان پرونده های مالی و تعصیلی را گشودند ، کارنامه ای استادان و کارمندان را به بررسی نهادند ، برخی سخنان نازوای خود را پس گرفتند ، برخی از استادان سالخورده را که با برچسب های سنجیده و به ناحق رنگارنگ شده بودند همراه با زگرداندند. فی المثل بهروز شیردل سخنگوی شورا های دانشجویان دانشگاه های ادبیات (کدامروز در میان مانیت) ، همه ای اسناد لانه ای جاسوسی را که مطابق آن برخی از استادان را عضو سیا و برخی را جاسوس شوری شناخته بودند ، از در دیوار دانشگاه ها کنده و از سری شورا ها همه ای این اتهامات را تکذیب کرد. انگیزه ای این استادان این نبود که دانشجویان را نسبت به برخی بی اعتماد کنند تا به دست شوراها از تدریس آنان جلوگیری شود. این را هم دیدیم که دانشجویان با حسن اعتماد دیرخی از رهبران فکری خود را برای تدریس دعوت کرده و سپس از چندی خود شوراها نام آنان را از فهرست مدرسان حذف کردند. از آن جمله بوده دکتر پیمان که حتی بگ سعت سرکلش حاضر نشد و با مترجم "اقتصاد نیکی تین" که از حضور در مراسمشان هم خودداری کرد.

همزمان با شوراها ، دهکده های کتاب گروه های سیاسی نیز در کنار یکدیگر قرار گرفتند پشت هر دهکده علامه های هر سازمان هم به دیوارها چسبیده بود. هیچکس با از حرم خود بیرون نمی نهاد. هرگز شنیده نشد که حتی در غیاب مسئولین برخی دهکده ها ، پولی از صندوق های گامذی و با جزوای از روی میز برداشته شده باشد. حتی انجمن اسلامی هم تحت تاثیر این فضا قرار داشت. دیده نشد که از درون دانشگاه ها پورشی به دهکده ها برده باشد. معمولاً به دنبال نمازهای جمعه بود که اسلامیان به دانشگاه ها سرپی می شدند. دهکده ها را در هم می کوبیدند. اما هوای رصیحتگان دانشجویان کتابها را از محل های "جاسازی" بیرون می کشیدند و با خونسردی بار دیگر می چیدند. تا بدین تاریخ دانشگاه ها ، آن چند مصباح تنها و روزها می باشند که آزادی بهمان و برخورد آزادانه اندیشه ها در محیط دانشجویی جان گرفت. بدیهی است آن نظامی که جهان بیخوابی برجهل و کوراندیشی استوار است ، چگونه می توانست پویایی فرهنگی و آزادی شوراکی را که به ابزارش تکلیفاتی در برابر نظرشیر بود بپذیرد.

در فروردین ۱۳۵۹ و در طی تعطیلات نوروزی ، بهشتی در سفر اصفهان با مسئولین حزب جمهوری اسلامی به گفتگو

، رژیم به یاری اسناد ساختگی و دستکاری شده \* بیست خود را از میرپا لیسوا میرپا لیسوا بدست می داد. اکنون اسناد لانه ای جاسوسی همه روزه علیه این گروه و آنگروه وفلان استاد وفلان مبارز بر در دیوارهای دانشگاه ها نقش بود. روزنامه ای جمهوری اسلامی می نوشت : "یک نظام سیاسی چقدر باید محسوق باشد که همه ای کوشش خود را در جهت لغو قراردادها و محسوق روابط سیاسی - اقتصادی با قدرت های سلطه جوی امیرپا - لیستی به کارگیرد ، در حالیکه امیرپا لیسوا در داخل نظام فرهنگی آن لانه کرده باشد" ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ / ویا : "مگر نه آنکس که اگر لانه ای جاسوسی به کمک ۵۰ تا ۶۰ جاسوس سعی در ساختن پلی برای ورود مجدد امیرپا لیسوا داشت ؟ دانشگاه های ایران به علت عدم تمقیه و با حضور فاشیست ها می که پیش از همه از دمکراسی داد می زنید ، نقش لانه ای جاسوسی را تکمیل کرده است و به صورت فدا انقلاب درآمده است" / جمهوری اسلامی ، ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ / بدیهی است این فدا انقلاب ، نه عمال ساواک ، نه عمال سلطنت ، بلکه تنها نیروهای مبارز را مدنظر داشت و پس خمینی سریع تر از دیگران و در پیام نوروزی سخن آخر را گفت و تکلیف همه را روشن کرد. بدین مضمون : "دانشگاه های ما یک دانشگاه های که برای ملت ما مفید باشد ، نیست. ما می گوئیم که دانشگاه های ما مانع از ترقی فرزندان این آب و خاک هستند. با یار دانشگاه ها محیط سالمی که در برای تدریس علوم عالی انسانی" / ۱ فروردین ۱۳۵۹ - پس چه باید کرد؟ حال که با اسناد لانه ای جاسوسی نسبت عمال شرق و غرب را رو کردیم ، در دانشگاه هم با بدیهین طوره ها پیش ببریم. در اول اردیبهشت خمینی می گفت : "ما می خواهیم گرفتار ما در برابر کمونیست ایستاد ، تمام دانشگاه های ما هم در مقابل کمونیست ها بایستند. من از تمام جریان ها خواستارم که رشک نمی کنند و مقاومت نکنند. اگر مقاومت کرده اند تا تکلیف آخر را برای ملت معین می کنیم" / اطلاعات ۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ /

با این حال جنبش دانشجویی به رغم رهنمودهای رهبری ها ، تجربه ها و دست آوردهای انقلاب و سال ها مبارزه را از یاد نبرده بود. پویایی شوراها ، دانشگاه ها که با روح "سخنی با رفقا" سازگار نبود ، راه همبستگی و اتحاد را گشود. اختلاف بر سر چگونگی و سرشت شورا بود که در آغاز سال طرح انجمن اسلامی و حزب خود به پیشی گرفت. در دانشگاه های ادبیات ، پس از ماه کشمکش ، برابر شدند. در روز افزون نیروهای

از منابع موثق و داخلی رژیم - همچنانکه برخی از رفقای سازمان هم خبر داشتند ، دارند - می دانیم که اسناد داخلی سفارت را سوزانند. باقی راشباهه فاشه آقای بهشتی بردند. در حضور او چند تن دیگر ، پرونده ها را جابجا کردند. پرونده های جدیدی را که از قبل ساخته بودند ، به جای قبلی ها (که برخی از آن ها اکنون زیر خاک است) جای دادند. چنانکه بسیاری از پیش می دانستند که ، در کدام روز چه نوع سندی از برای تلویزیون خوانند خواهد شد. بعدها روزنامه ای "مجاهد" تهران هم از طریق منابع دیگری جعلی بودن اسناد دست کاریهای بهشتی اشاره کرد. به سخت و فلک زده آن محقق و مورخی که امروز به یاری آن اسناد سرکوب ، برای این و آن پرونده می سازد و آب به آسیاب رژیم می ریزد.

مذاکره نشست (که گویا هم امروز نوار آن مذاکرات در پارلیس موجود است) جان کلامش این که: (۱) قانون اساسی بسطی انتخابات با ت دور دوم مجلس یک هفته بیشتر مهلت فائل نیست برای اینکه بزگیا ما با شدیدا بدانتخابات رابه عقب انداخت (۲) گروگان گیری راکش داد (۳) گروه های نیاسی راقبل از انتخابات برچید (۴) دانشگاه رابست .

همزمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جزوه ای که نسخه های از آن برای دفتر امام و شورای انقلاب فرستاده شد، اعلام داشتند: (۱) وضع کشور آشفته است و امکان آدامدی کارفرما هم نیست . (۲) با به نهدنی مرکب از کمیته های انقلاب، نمایندگان سپاه پاسداران و نمایندگان دادگاه های انقلاب امور کشور را تحت گیرنده و مسئولیت از دولت وریشیم جمهور سلب شود . (۳) تا برقراری آرامش و امنیت در کشور گروه های سیاسی اجازه ی فعالیت نداشته باشند . (۴) برای رسیدن به این اهداف دانشگاه تعطیل گردد .

اطلاعیی پلیس کشور نیز خواهان برچیده شدن دفاتر سیاسی در دانشگاه و ممنوعیت فعالیت سیاسی در محیط دانشگاه هی بود .

انجمن های اسلامی، بدنیا ل کنگره ای که برپا داشتند به صراحت ، به نقش خود و ما ملین دیگر تعطیل دانشگاه ها معترف بودند . نوشتند: "ما قیلابا اما م و چند نفر از اعضای شورای انقلاب صحبت کرده بودیم ، برای مثال آقایان خامنه ای ، بهشتی ، با هنر در جریان بودند ، بدنیا ل پیام نوروزی امام و در پی نشست نمایندگان انجمن های اسلامی در مرکز ، تصمیم خود را گرفتیم " (راطلاعیه ی انجمن های اسلامی ، اردیبهشت ۵۹ /

به رغم این اعترافات و آن مذاکرات ، نیروهای سیاسی تجربه ای نیندوختند و درسی نگرفتند ، اقدامات رژیم با تحلیل های تئوریک نیروها جور در نمی آمد و واقعیت با افسانه پردازی ها شان سازگار نبود . پس با ردیگر قویسب فورنده و جنبش دانشجویی و دانشگاه را که پایگاهی بسطی ایستادگی و مقاومت فرهنگی بود ، دودستی به حکومت تسلیم کردند . بدینسان که در ۲۹ فروردین ، رژیم با شاعر فریبنده و ساختگی قطع روابط اقتصادی و سیاسی با آمریکا ، توده ها را به راه پیمائی ۲۲ فروردین علیه شیطان بزرگ فراخواند . راه پیمائی نبرنگی بود در ردیف گروگان گیری و به منظور خلع سلاح مخالفان . مهم نبود که آمریکا با فروش نفت سفید به جنگ کرهستان یاری می داد ، گندم دوبرابر می فروخت و از طریق اسرائیل وسایل یتکی تامین می کرد . شعرا حکومت ، رگ خدا میریالیستی همه را به جوش آورد . مجاهدین میلیشیا خود را در اختیار رسیا ه پاسداران گذاردند و اعلام بیپوستگی کردند . سا زمان همه جا میداری برآمد ، در آن روز " همه با هم " و با " وحدت کلمه " شعار دادند : " دانشجوی خط امام دانشگاه را افشاکن " ، خواه نا خواه مهرتا کید بر قطعنا مهی راه پیمائی زدند که " دانشگاه ها با ید تعطیل شوند " .

در طی همان هفته یورش به دانشگاه ها آغاز شد . در ۲۷ فروردین " سمینار رسالت دانشجویان دانشگاه " را در دانشگاه الهیات برپا کردند . در قطعنا مهی آن سمینار می خوانسیم : " ما از اینکه دانشگاه تعطیل یا به حال تعلیق در آید هیچ پایکی نداریم " و همچنین : به علت وجود گروه های سیاسی ، ایستادن

دانشگاه یوسیده شده و " سایه ی تیره ی خونریزی ها در ایمن محیط مقدس از دور نمایان است " / جمهوری اسلامی ، ۲۸ فروردین ۱۳۵۹ .

در نماز جمعه ی ۲۹ فروردین ، در نماز جمعه ، خامنه ای سنگ شما م گذاشت : " این گروه هایی که در دانشگاه ها لانتسه کرده اند و علیه حکومت اسلامی مشغول ضرب زدن هستند باید این مراکز را تخلیه کنند ، اگر تخلیه نکنند ... خود ملت خواهد رفت و این مراکز را پاک سازی خواهد کرد " ، روحانیت مبارز " در پیروی از ره نمودهای امام است " و ضمن تأیید دانشجویان عزیز " در پاک سازی دانشگاه از " عنا صرفدا انقلاب توطئه گروا یا دی بیگانه گان " با الهام از شعار نهضت چپ که دانشگاه را خلقی و در کنتر مردم می خواست ، " عموم اقشار و طبقات مردم " رابه پشتیبانی از یورشی که هنوز سرنگرفته بود فراخواند . گرچه شورای انقلاب مهلتی سه روزه تعیین کرد اما سپاه پاسداران به صراحت اعلام داشت : اگر هم دانشجویان آن مهلت را بپذیرند باز تغییری در طرح یورش نخواهد داد . همچنانکه ، از هم اکنون " جوانان رشید دانشجویی به تصرف و تصفیه ی دانشگاه ها کرده اند " ، اعلامیه ی سپاه پاسداران رشت می گفت : " پس از پایان مهلت سه روزه ، شما مردم مصلمان رشت ، برای نجات اسلام ، توطئه ی مزدوران وابسته به غرب و شرق را در دانشگاه گیلان خفه کنید ... وظیفه ی شما فقط تخلیه دانشگاه از عوامل مزدور نیست ، بلکه تصفیه ی شهر از عناصر فدا اسلامی نیز بردوش شما سنگینی می کند " .

لحن اعلامیه ها ، هر لحظه تندتر و تهدیدآمیزتر بود . انجمن های اسلامی در ۲۹ فروردین نوشتند : " ما از مردم می خواهیم ... قیام کنند ، ما برای نجات دانشگاه هیچ چاره ای نداریم جزیک انقلاب " / جمهوری اسلامی ، ۳۰ فروردین ۵۹ / با ز در همان روز اعلام کردند : " اصل ترین پایگاه فرهنگی امپریالیسم آمریکا دانشگاه است و تا زمانیکه این پایگاه در هم کوبیده نشود ، نمی توان به عدم حضور آمریکا در ایران مطمئن بود . لذا با تمام قوا سعی در انهدام این پایگاه داخلی شیطان بزرگ خواهیم کرد " .

در ۳۱ فروردین بمب گذاری در مدارس آغاز شد . و در دانشگاه مشهد و تبریز ، قبل از به سر رسیدن مهلت سه روزه ، هر دو دانشگاه را به خاک و خون کشیدند .

در همان روز احمد خمینی از سوی دفتر امام خمینی به راه دیودا در ساعت ۲ بعد از ظهر پخش کرد . بدین مضمون : دانشجویان سازمان پیکاره دانشجویان انجمن های اسلامی را روبروی در دانشگاه کشته اند ! از آنجا که غیرکتبی نبود و جنبه ی تهیهی همراه با عوارض وخیم داشت ، مسئولان خبری را دیوار مهادوی کنی نظر خواستند ، شگفت اینکه اونیز مصلاح ندید . ساعت ۳ بعد از ظهر گروهی از جانب خمینی به اداره ی رادیو یورش بردند ، دو نفر از مسئولان بخش خبر را برکنسار کردند . مبلغان یورش به دانشگاه برجای آنان نشستند و خبر در ساعت ۸ شب پخش شد و مقدمات حمله فراهم آمد .

اما نقش بنی مدور این میان چه بود؟ آیا آنکسه بنی صدر در جهت حفظ مقام ریاست جمهوری ، مجری طسرح و

در مخاطره افتد. پس ناگزیر بود پیشگامان قربانی کنند که برغم ناخروستی سازمان، تصمیم به مقابله و ایستادگی گرفتند. گفتند: پیشگام تحت تا شیوینکا رقرار گرفته است.

هنگامی که مقاومت آغاز شد، حتی بسیاری از دانشجو یا ن مسلمان به رغم اینکه از همان روزهای اول دفاع را برچیده بودند، در آن شرایط سخت به یاری پیشگام و پییکار آمدند. «گامگران بیگانه» هم علامت همبستگی کردند. «گامگران» مدارس دسته دسته به خیابان ۱۶ فروردین رفتند، از جمله: مدارس جنوب تهران، خوارزمی، هدف، البرز، هشتگردی، کیهان نو، نصیری، هاتف، غزالی، خسرو دانش ستارخان، طوس، دکتر خا نعلی، عطار، ولی الله خان نصر، الهام، دکتر غزالی و هنرستان صنعتی تهران. آنگاه دست به ایجاد «کمیته‌ی هما هنگی» در جهت تبادل نظر، اخذ تصمیمات مشترک زدند که خودبا زتابی از شوراهای دانشکده‌ها بود.

شرح کشتار سه‌مگین ۲ اردیبهشت و بیورش به مکر پیشگامان را با رها آورده اند. می‌دانیم که چراغ سبز آن سرکوب با سخنرانی بنی صفا ز شد که گفت: «گرفتن خورا از دانشگاه بیرون ضرر نمی‌کوشیم مردم بیایند و آنها را بیرون کنند. خامه که توافق ضمنی سازمان‌ها را نیز گرفته بود. پس حزب جمهوری جما قدران، پاسداران و حزب الله را به نام «مردم» و برای «خراج» دفاتر بسیج کرد، «کشته‌برجای نهاد» و تا اوایل صبح روز بعد تلخک پیرا مون ۱۶ آذر را نمانده داشت.

همزمان سرکوب در سایر دانشگاه‌ها آغاز شد. در دانشگاه آهواز ۲۰۰ نفر دستگیر شدند، تا از شهرداری به زندان تبدیل شود و نفرزیر ضرب شکنجه جان دادند (از جمله مهندس معتمدی زهرشیل هاشمی). در گیلان که‌ها دی قفاری رهبری حزب الله را عهده‌دار بود ۱۵۲ تن شوک‌گشته و ۱۹ ستاد دستگیر شدند. در بلوچستان تعداد دستگیرشدگان ۱۵۰ نفر بود و در جندی شاپور ۲۰۰ نفر.

در ۲ اردیبهشت، پیشگام (تحت فشار رهبری که با بنی‌مدرسه‌ها زش رسیده بود) به ناچار طی اعلامیه‌ای بی‌آنکه حق مذاکره با کمیته‌ها هنگی داشته باشد، تصمیم خود را مبنی بر عدم مقابله اعلام نمود. سازمان حتی با بی‌آن نشد که بدانند آن کشته‌ها چه‌کسان بودند و یا تعداد دقیق زخمیان کداست، در واقع سازمانی که می‌رفت به «راه‌توده» پیوسته همان سیاستی را در مورد پیشگام به‌کار بست که حزب شده در قبال مقاومت افسران توده‌ای به‌کار بسته بود. آنان نیز غافل از تسلیم و سازش رهبران، بی‌بهره از حمایت حزب، پای تیرباران رفتند. اگر وجودشان زیانبار بود چه‌باید نامشان در شمار «شهیدای» حزب آمد و اجسادشان زینت بخش «پوستر» های حزبی شد!

نشریه‌ی «کار» در ۱۷ اردیبهشت، شماره‌ی ۵۴، در توجیه سازش خود «تحلیل» داد. یعنی به‌نکوش پیشگامان برآمد و هواداران را «ساده‌نگر» خواند. نوشت: «این رفتاری مایه ظرافت و اهمیت اتخاذ سیاست درست در برابر پیچیدگی‌های که در جریان تهاجم دانشگاه پدید آمده است و اوقف نیستند و تنها بطوریکجا نبوده و ساده‌انگارانه خیال می‌کنند و عوا بر سرداشتن و با برچیدن دفاتر و انبار رهنمایی پیشگام و دیگر سازمان‌ها در دانشگاه‌های مختلف است. علاوه

کاسه‌ی گرم‌تر از آن شد، اما در طرح ریزی کشتار دست‌نداشتند! در این دوره بنی صدر کارهای نبود و در واقع قدرتی نداشتند و انگهی او در این روزها در خوزستان بسر می‌برد و قرار بود یک ماه و نیم به‌گروم منظور اجرای «طرح عمران خوزستان» در آنجا بماند. و انگهی تعطیل دانشگاه‌ها به‌سودا و نبود. زیرا پایگاه او در میان روسا و ولیای دانشگاه و نیز روسای دانشکده‌ها بیش از حزب جمهوری اسلامی بود. بدنبال حمله به دانشگاه تیریز و از طریق سازمان مجاهدین خلق بود که بنی صدر از طرح بیورش مطلع شد. مجاهدین جزوه‌ی مخفی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز نوآور روزی بهشتی را در اختیار او قرار دادند و او فوراً به تهران حرکت کرد. به محض ورود با سازمان‌های سیاسی تماس گرفت و در نشست‌های سه‌گانه با سازمان فدائیان را به برچیدن دفاتر گروهی تشویق کرد. اما پیشگام از هیچ‌یک از این نشست‌ها خبر نشد. همین سرمقاله‌های «انقلاب اسلامی» در آن روزها هر اس بنی صدر را از تعطیل دانشگاه برنماید. در ۱۹ فروردین نوشت: «ما را به تعطیل آن هم از راه تصرف دانشگاه‌ها چرا؟ اگر گروه‌های مخالف بر این کار اصرار می‌ورزیدند، می‌شد فهمید که مقصودشان تضعیف دولت است، اما از سوی نیروهای خودی این کار قابل فهم و توجیه نمی‌باشد». همین گفته‌ها نشان می‌دهد که علاوه بر مجاهدین، توافقی ضمنی فدائیان را نیز گرفته است. همچنین، بنی صدر، تعطیل دانشگاه‌ها و اخراج و سرکوب گروه‌های سیاسی را نیز به‌فدائست علیه خود تعبیر می‌کرد: «گردانندگان جناحی (از حکومت) به دستیاران خود تعلیم داده‌اند تا کنترل حرکت را در دست بگیرند و به خیال خود با تعطیل عمومی کشور، شرایط ناکامی بنی‌صدر را فراهم آورد... آنها آنگاه را به وطن خود خیا نکت می‌کنند... آنها برای باورند که با بدیا تسویه حساب با گروه‌های سیاسی مزاحم، ضربه‌ی کاری وارد آورد و خواب خوش فاشیم را آشفته کردند» (انقلاب اسلامی، ۱۹ فروردین ۵۹). سازمان فدائی که در آن روزها برای امام «دعای خیر» می‌فرستاد، روحا نسبت را خدا مهربا نیست و خرده‌بیورژوازی را دیگال جا می‌زد، پاسداران را خلقی می‌خواند در وضعی نبود که بتوانند مذاکرات خود را با «بیورژوازی» و بنی صدر با هواداران خود در میان بگذارند از بیم آن که می‌باید «تفا دعه»

در همین جای یادآوری می‌کنم که مجلسی از این نوشته‌ها سال گذشته، در سالگرد کشتار دانشگاه، از سوی کانون نویسندگان و در شب نعمت‌آزرم در لندن و بیورژوازی ایراد کردم. هواداران بسیاری از نیروهای سیاسی برآشفتنده که چاره‌ی راه بنی صدر این چنین یادآوری می‌کنم و این یادآوری به‌سودا و شوری ملی مقاومت است. آنچه می‌توان گفت، بنای فرهنگ موجود بر بن‌فدائست نیست. بر شفا راست و تحفظه. اما تاریخ را برای به‌آند قدرتی خود و تنها برای امروز نمی‌نویسیم. یا دستکم من با آن شیوه تاریخ‌نگاری آشنا نیستم. من بر آنم که در تاریخ‌نگاری بیان واقعیت (حتی اگر به‌سودا نباشد) به مفهوم شناخت واقعیت و شناخت واقعیت خود در گشای تغییر واقعیت است. پس بقول مارکس و به نقل از دانشه: «توراه خودگیر و بگذار دیگران هر چه می‌خواهند بگویند!»





سیاری از رفقا فکری می‌کنند که بسیا رطبیعی است که در برابر تعرض وحشیانه‌ی او یا شان و سپاه پاسداران به‌دا نشگاه باید از حق خودشان درداشتن دفاع توسیاسی وصفی ، تنها به صورت ایجا دستمقاومت از دفاع تربیتگاه مدافع کنند " ! به عبارت دیگر: وقتی ما در حال مبارزه با شیطان بزرگ و امپریالیسم هستیم ، وقتی روابط سیاسی را با آمریکا قطع کرده ایم ، مبارزه دانشجویان برای اهدا فضئی - سیاسی به مسعود لیمبرالیسم و بورژوازی است . چه تفاوتی با شعار رهسپاری سازمان تا ۱۳۵۵ که دانشجویان را به ایجاد این دفاع و کتبا بخانه‌ها و تیریه مشوق بوده و مبارزات صفی را بخشی از مبارزات خود برمی شمرد .

امروزی دانیم که آن کشتار نه‌علیه وابستگی بود نه علیه نظام دانشگاهی ، بلکه همانند کروگانکسوری ، همانند قطع روابط اقتصادی موهوم با آمریکا ، تنها در جهت برانداختن دشمنان " شاه و ملت " و " امام و امت " بود پس ، چنانکه امسال دانشگاه را بقول خودشان " شو گناشی " کرده اند . ( از جمله با ۲۲ هزار دانشجو ، از بهمن ۶۲ ، در دانشگاه تهران ) .

شگفتا ، معیار دیگر نه اسلام است و نه اسلامی بودن ، همان دروس و برنامهای قبل از انقلاب را کمابیش از سر گرفته اند . استاد حزب الهی هم نمی‌خواهند ، رئیس دانشگاه آزاد اسلامی به صراحت اعلام می‌دارد: " اگر هم از نظر شعبه‌ساز خلی مورد قبول نباشند ، می‌توان از وجود آنها استفاد کرد " / اطلاعات ، ۱۴ دیماه ۶۲ ، تاکنون ۶ هزار استاد قبلی را در دانشگاه تهران پذیرفته اند ، ۱۲۲۳ قرار داد جدید در داخل و ۱۲۲ قرار داد بی‌فارغ التحصیلان دوزهی دکتری خارج بسته اند . هنوز گله دارند که ۶ هزار نفر کسم داریم و " باید این خلأ را بپرکنیم " ، نماینده منتظری در دانشگاه تهران می‌گوید: " کسانی که می‌خواهند به این مملکت خدمت کنند می‌توانند ما دگی خود را اعلام کنند " / اطلاعات ، ۱۸ دیماه ۶۲ . دیگر اکتفا دهم " مال خسرت " نیست ، خاصه اگر اسلامی نباشد . به وزارت بازرگانی ساخته اند که چرا ما از خارج دکتر اکتفا داریم و شما نبوده اید ! / اطلاعات ۱۹ دیماه ۶۲ ، مدرک هم می‌طلبند ، آنهم فقط مدرک دکتر . بقول رئیس دانشگاه " داشتن مدرک تحصیلی بسا لا عیب نیست ، حسن هم هست " ، بدینسان رفته رفته طلبه ها کناره می‌روند " اندیشمندان " باقی می‌مانند ، یعنی اعضای حزب رستاخیز و بقول دکتر آموزگار " با زوان راست رژیم " در سازمان زنان . گودانشندگان نلیویزیونی " از این سوی و از آن سوی " هم بلااستثنا به پست های حماس دانشگاهی دست یافته اند . بدینسان انقلاب فرهنگی اسلامی به سرعت به سوی " انقلاب سفید شاهی پیش می‌رود . اگر " تهریشی " باقی است ، بیادنگار از پیش فتحعلیشاه است که بعنوان " ظل الله " بلندترین و بیش تاریخ امرای اسلامی را داشت ، در این میان سرنیروهای مبارزی کلاه مانده است . باقی همه به مشروطه‌ی خود رسیده اند و اما متوسلنت از بیوا هه بیوندیرین را از سر گرفته اند .

با این حال ، امروز نمی‌توان حتی این " شوگناشی " نیمه‌کاره را هم نا دیده گرفت ، نقد خطاهای گذشته با یدرا هی



به آینده بگشاید. روشن کردن مواضع ما در ربط با دانشگاه ،  
با نظام دانشگاهی ، با جنبش دانشجویی و نیز بودا شست و  
انگاشت ما از مبارزه ی فرهنگی خود پاسداری از باور فکائی  
است که در ۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ ، جان خود را به راه بهر خورده  
آزادانها همیشه از دست دادند .